

## راه دوم شناخت حقیقت

در اینکه بحث و کنجکاوی از علل و اسباب حوادث ، و بیان استدلالی نظریات قابل تردید و شك ، یکی از شئون غریزی و خواص فطری انسان است تردید نمیتوان کرد ، انسان (بهر وسیله باشد) چیزهائی را درك میکند و اضطراب را (بطور جبر) می پذیرد و نمیتواند آنها را نادیده انگارد و درك میکند اطلاع بر هر چیز که علل و اسبابی دارد. نوط باطلاع بر علل و اسباب آنست ، و ازین روی هر وقت بفكر درك چیزی میافتد اول ببحت و کنجکاوی از علل و اسباب آن مبادرت میورزد تا از راه اطلاع بر آنها آن چیز را درك کند .

انسان با فطرت خدادادی خود ، واقع بین است ، و تازنده است از حصار فكر لحظه ای بیرون نمی افتد ، و هر چه دستگیر او میشود همان فکراست ، ولی در عین حال هرگز فکرا نخواسته ، پیوسته خارج از فکرا میخواهد ، و هیچگاه موضوعیت برای فکر قائل نیست و دائماً در پی واقمیت خارج و مستقل از فکراست .

مانند کسی که بصورت خود در آئینه نگاه میکند ، وی با اینکه میدانند آئینه تصرفاتی در صورت او مانند معکوس نمودن و بزرگتر یا کوچکتر از واقع نشان دادن و تغییرات دیگری انجام میدهد باز سروکارش با صورت خودش میباشد نه صورت موهومی که در آئینه نقشی بسته .

بهر حال انسان فطرتاً واقع بین است ، حتی اشخاصیکه از راه بحث یا بواسطه عوامل دیگری ازین اعتقاد منحرف شده مسلک «سوفسطائیان» یا «شکاگان» را اختیار کرده اند وقتیکه مجموع افکار خود را در يك جمله جمع آوری کرده و میگویند : در همه چیز شك داریم یا در بیرون از خود تردید داریم و یا «جز فکرو اندیشه های خود چیزی نداریم هنگامیکه در همین سخن دقیق میشویم میبینیم این جمله هارا بعنوان يك خبر علمی و قطعی بامیرسانند ، و بمقصد واقع بینی مطرح میکنند .

علاوه بر این در زندگی روزانه مانند ما با افکار خود معامله «واقع نمائی» میکنند ؛ و درجائی که با منافع خارجی خود بر خورد میکنند بسوی آنها می شتابند ، و درجائی که با زیان مواجه می شوند اجتناب میورزند و هرگز با این امور معامله افکار ذهنی خالی از واقمیت را نمی نمایند و در نتیجه عملاً واقع بینی خود را تصدیق همینمایند .

و حتی صاحبان مکتب «اصالت عمل» که ارزش واقع نمائی را از افکار سلب کرده تنها

ارزش عملی آنرا قبول دارند و قتیکه خلاصه نظر خود را بما اطلاع داده و میگویند : «افکار ارزش عملی دارند» خود این فکر را با ارزش واقعی بما تلقین میکنند ، زیرا پر روشن است که اینان میخواهند ما اعتقاد کنیم که واقعا افکار ارزش عملی دارند (و این خود يك واقعیت علمی است) و اگر تنها ارزش عملی این فکر منظورشان بود جزء لادریون و شکاکها قرار می گرفتند و درین صورت باز از راه دیگر مانند شکاکان ارزش واقعی افکار را قول و فعل تصدیق مینمودند (چنانکه گذشت) پس در هر حال انسان از واقع بینی گزیری ندارد .

البته نباید اشتباه کرده و از مسئله واقع بینی انسان این نتیجه را گرفت که هر گونه فکری که بذهن انسان مرور کند مطابق واقع بوده است و خطائی درین نیست ، و نه اینکه هر گونه فکر صحیحی که حتی از محسوسات پیش انسان هست صددر صد مطابق واقع میباشد ؛ و بی اینکه از جهاز ادراک انسان تصرفی در وی بعمل آید عین معلوم خارجی است ، بلکه منظور اینست که میان انسان و جهان خارج یکلی مسدود نبوده ، فی الجمله واقعیت خارج بذهن انسان راه دارد (توضیح بیشتر درباره این مسئله موقوف بمحل خودش میباشد) .

\* \* \*

این دوم مسئله یعنی مسئله واقع بین بودن انسان و مسئله شعور استدلالی بشر بحسب فطرت و آفرینش توجه اسلام را که روی اساس آفرینش وضع شده بخود جلب نموده ، در نتیجه چنانکه تعلیمات خود را از راه وحی مجرد (راه ارشاد مولوی که گذشت) بیان نموده ، درین مقصد راه استدلال آزاد را نیز پیهموده ، و پیروان خود را با اتخاذ این طریق ترغیب نموده و اکیداً توصیه کرده است .

**ذکر مثال** - در میان شه هزار و شصت و اندی آیات کریمه قرآن آیات زیادی را میتوان یافت که معارف اعتقادی و عملی اسلام را باسبک استدلالی بیان مینماید ، این آیات مقاصد خود را با دلائل و حجج های کافی بفریزه واقع بینی و درک استدلالی انسان عرضه میدارد . هیچیک ازین آیات نمیگویند که مقصد ما بیچون و چرا بپذیرید ، و پس از آن بعنوان تفنن یا هدف دیگری با استدلال بپردازید ، بلکه میگویند : آزادانه بعقل سلیم خود مراجعه کنید ، چنانچه سخن ما را به همراه دلائل و شواهدی که ذکر میکنم تصدیق نمود (و قطعاً هم تصدیق خواهد کرد) بپذیرید (و این همان طرز تفکر فلسفی و استدلال آزاد است) .

**مثال دیگر** - همچنین در خلال آیات شریفه قرآنی آیات بسیاری بچشم میخورد که جهل و نادانی و جمود را مذمت و علم و فهم را مدح مینماید ، و انسان را بتعقل و تفکر و تدبیر و اعتبار و بحث و کنجکاوای در هر گوشه و کنار جهان آفرینش امر میکند (این آیات باندازه ای زیاد و روشن هستند که بنقل آنها نیازی نمی بینیم) .

حتی در مورد عده ای از احکام عملی که امر آنها را بطریق «مولویت» صادر میکند امثال

این جمله «ذکرکم خیر لکم ان کنتم تعلمون» (۱) پیدامیشود، و اینجمله‌ها بانضمام آیات دیگری که امر بتعقل و تفکر و تدبیر میفرماید میرساند که بر هر مسلمانی لازمست که از راه تعقل مصالح و مفاسد کلیات احکام را درک کند اگر چه جزئیات و خصوصیات آنها بیرون از حوصله ادراک او باشد.

در سنت پیغمبر (ص) و بیانات اهل بیت گرامی او (علیهم السلام) صد هاروایت در اینباره میتوان یافت.

\* \* \*

### نتایج مستقیم و غیر مستقیم طریق تعقل در اسلام

نتیجه‌ای که از این رویه عائد تعلیمات عالیه اسلام میشود اینست که :

۱. تعلیمات اسلامی که درهجرای تعقل و استدلال منطقی آزاد قرار گرفته نسبت بانسان باغریزه تفکر فلسفی و تعقل استدلالی که دارد قابل هضم است.
۲. طریقه تعقل غیر از راه وحی مجرد یک پشتوانه دیگری است که تعلیمات اسلامی را برای همیشه، و نسبت بهمه کس، زنده نگه میدارد، و مقاصد این آئین پاک از در بیچۀ چشم استدلال پیوسته تر و تازه خواهد بود.
- و با گشودن این راه بعد از انقطاع وحی و پایان یافتن نبوت، دیگر تعلیمات دینی هرگز قیافه ابهام و اجمال بخود نمی‌گیرد و در صف یادگارهای تاریخی و آثار باستانی در موزه‌ها ذخیره نمیشود.

برای اینکه بنتایج پراهمیت این روش روشن اسلام بهتر واقف شویم باید پی‌جویی و کنجکاوی بیشتری در اطراف تعلیمات اسلامی انجام دهیم و مخصوصاً دو مسئله «الوهیت» و «معادشناسی» اسلام را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

اسلام از هر دوراه (وحی و تعقل) خدای جهان را علم و قدرت و حیات نامتناهی معرفی میکند که جهان هستی در وجود و همه‌شئون وجود خود مانند سایه‌ای که شاخص را دنبال میکند بهستی وی تکیه زده و در برابر غنای نامتناهی، وی «نیاز مطلق» است، و البته چنین هستی نامتناهی یگانه بوده و بیشتر از یکی درین مورد تصور نخواهد داشت (۲) و از همین نظر که هر پدیده‌ای از اجزای محسوس یا غیر محسوس جهان هستی، و همچنین مجموعه آنها، در هستی محدود خود تکیه

(۱) آن برای شما بهتر است اگر بدانید.

(۲) این مطلب از آیات قرآنی و از کلمات امام اول شیعه بطور واضح قابل استفاده است و تا اندازه‌ای در نشریه «شیعه» و در جلد ۶ تفسیر المیزان بیان شده است.

بهستی نامتناهی و غیر محدود وی زده ، او در هر زاویه از زوایای وجود اشیا موجود و مشهود می باشد چه اگر موجودی از موجودات فرضاً او را گم کرده از دست بدهد مانند سایه ای که از جسم جدا شود ، وجود خود را از دست داده در تاریکی عدم و نیستی فرو میرود .

برای اینکه عامه مردم با افکار ساده خود این حقایق را سوء تعبیر نکنند و قیمومت حقیقی الوهیت را نسبت باین عالم بشکل «حلول» و بنحو «اختلاط و امتزاج» وجودی که مخصوص اجسام است فکر نمایند در بیانات اهل بیت علیهم السلام این مسئله بانفی تشبیه و تعطیل بیان شده است. میفرماید : خدا حیات دارد ، نه مثل حیات ما ، علم دارد ، نه مثل علم ما ، قدرت دارد نه مثل قدرت ما ، و بهمین ترتیب ...

میتوان گفت : اینکه کلامه «الله اکبر» در اسلام بمنزله شعار است برای حفظ همین حقیقت است که در اذهان مردم تغییر قیافه داده بنحو حلول و اتحاد اخذ نشود و در نتیجه مقام الوهیت نامحدود و نامتناهی بودن خود را از دست ندهد ، صورت ذهنی مقام الوهیت در افکار ما اگر بنحو حق و صواب هم جلوه کند ذات پاک خداوندی از آن معنای محدود متناهی بزرگتر است ، روی همین اصل قرآن کریم با کمال صراحت لجه میگوید که : مقام الوهیت نامتناهی و بهمه چیز محیط است و هرگز محدود و محاط نمیشود (۱) چنانکه ملک و حکومت مطلقه از مختصات الوهیت است و هیچ شریکی در آفرینش و ایجاد و همچنین در تدبیر و اداره عالم و همچنین در مصدریت حکم ندارد (۲)

قانون علت و معلول عمومی اگر چه هستی اشیا را بهم دیگر ارتباط میدهد ، و معلول را در وجود خود نیازمند علت میکند و معارف اسلامی نیز همین معنی را تصدیق دارد ، ولی معارف اسلامی هرگز علت را در کار خودشان استقلال تام نمیدهد ، بلکه خدا است که علت و معلول ، و رابطه معلول و علت ، و تفوق علت بر معلول را بوجود آورده است و اوست که فوق همه حکومت میکند .

نظام هستی پیوسته در گردش است ، و بواسطه ارتباط و اتحادی که اشیا میان خود دارند نظام متقنی بوجود آمده و خدا است که این نظام را بدنیال ارتباطی که در میان اشیا حکم فرما کرده بوجود آورده و در اثر آن هر چیز را بسوی مقاصد ویژه خلقت خود سوق میدهد .

همچنین زندگی اجتماعی بشر بدون یک سلسله احکام و مقرراتی قابل دوام نیست ولی بنظر اسلام تنها خدا است عز و جل که حکم وی مطاع است زیرا مالکیت حقیقی از آن اوست و کسی جز او نمی تواند در آفریده های او هیچگونه تصرف حکمی نماید مگر با اذن او پس هر حکمی را که او صادر کرد یا حکم صادری را که امضاء نمود واجب القبول است و گرنه مردود خواهد بود .

(۱) الا انه بكل شیء محیط : آگاه باشید خدا بهمه چیز احاطه یی قید و شرط دارد. (حم

سجده - ۵۴)

۲. ذلکم الله ربکم خالق کل شیء لاله الا هو (مؤمن ۶۲)